

عزل وکیل

علی اکبر تقی زاده



اشاره:

پیشرفت‌های گوناگون، تحولات وضع معاملات مردمان، و بهره‌گیری ایشان از تسهیلات موضوع قانون و عرف موجب بهره‌گیری ایشان از امر «وکالت» در بسیاری از معاملات است. و طبعاً همین بهره‌وری‌ها، امر «عزل» و مسائل ناشی از آن را به دنبال می‌آورد. و این معنی در مقاله ایفادی همکار محترم آقای «علی اکبر تقی زاده» سر دفتر ۱۹۲ تهران موضوع بررسی قرار گرفته است.

با هم آنرا می‌خوانیم:



شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي
پر تال جامع علوم انساني

ماده ۶۷۹ قانون مدنی مقرر داشته است: «موکل می تواند هر وقت بخواهد، وکیل را عزل کند مگر این که وکالت وکیل و یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.»
در بحث از ماده فوق مطالب ذیل قابل طرح است:

۱- وکالت عقدی جایز است.

۲- وکالت در ضمن عقد لازم (وکالت بلا عزل).

۳- تأثیر موت موکل یا وکیل در وکالت بلا عزل.

مطلب اول:

صدر ماده ۶۷۹ یعنی عبارت «موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند» بیان یکی از مصادیق ماده ۱۸۶ قانون مدنی است. طبق این ماده «عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد فسخ کند» و در واقع عزل وکیل مساوق و مرادف با فسخ وکالت بوده و این دو از آثار ماهیت عقد جایز است. در مقابل عقد جایز، عقد لازم قرار دارد.
ماده ۱۸۵ ق. م مقرر داشت: «عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد...» مثلاً بیع عقد لازم است.

مطلب دوم:

برای تبیین این مطلب ابتدا باید با تکنیک «شرط ضمن العقد» آشنا گردید. برای آشنایی با شروط ضمن العقد مراجعه به مواد ۲۳۲ تا ۲۴۶ قانون مدنی ضروری است.
قانون مدنی تعریفی از شرط ارائه ننموده است ولی فقهاء به تفصیل به آن پرداخته اند.
حضرت امام خمینی (ره) در تعریف شرط میفرماید: «هُوَ الْإِلتِزَامُ فِي ضَمْنِ الْبَيْعِ وَتَخْوِءٍ»^۱ یعنی

شرط عبارت است از التزام به تعهدی در ضمن عقد بیع یا عقد دیگر.

مرحوم آیت اله سید محمد کاظم طباطبائی (ره) در بیان شرط می فرماید: «إِنَّ الشَّرْطَ لِاتِّزَامٍ فِيهِ اتِّزَامٌ»^۱ صاحب کتاب «قاموس» که از لغویین است و کتاب وی بر مبنای بیان معانی حقیقی الفاظ تألیف شده، در مورد شرط می نویسد: «أَنَّهُ الزَّامُ الشَّيْءُ وَالْأَتِزَامُ فِي الْبَيْعِ وَغَيْرِهِ»^۲ یعنی شرط الزام و التزام نسبت به امری است در ضمن عقد بیع یا غیر آن.

بنابراین شرط تعهدی ضمنی و تبعی و فرعی است که در ضمن تعهد اصلی درج شده و جزئی از آن می شود. این اندراج آثار مهمی را در پی خواهد داشت. یک اثر بسیار مهم آن این است که اگر شرط در ضمن عقد لازم درج گردد، لزوم عقد اصلی (از حیث عدم قدرت بر فسخ آن موضوع ماده ۱۸۵ ق.م) به شرط سرایت می کند اگر عقد وکالت در ضمن عقد بیع مندرج گردد، ماهیت عقد وکالت از این حیث از جواز به لزوم منقلب می شود. این انقلاب ماهیت حقوقی، یکی از آثار برجسته شرط ضمن العقد است.

صاحب «عروة الوثقی» می نویسد: «إِذَا شَرَطَ الْوَكَالَةَ عَلَى وَجْهِ شَرْطٍ النَّتِيجَةُ فِيهِ ضَمْنٌ عَقْدٍ لَازِمٍ وَكُلٌّ مِنْ طَرَفٍ تَمَّنْ عَلَيْهِ الشَّرْطُ لَزِمَتْ وَلَيْسَ لَهُ عَزْلُ الْوَكِيلِ عَلَى الْاِقْوَى الْمَشْهُورِ لِأَنَّ الْوَكَالََةَ وَإِنْ كَانَتْ جَائِزَةً إِلَّا أَنَّهُمْ تَلَزَمُوا إِذَا جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ الشَّرْطِ»^۳ یعنی اگر عقد وکالت بصورت شرط نتیجه در ضمن عقد لازم بیاید، گرچه از سوی مشروط علیه نیز درج شود، الزام آور است و موکل نمی تواند وکیل را عزل کند. این نظر اقوی و قول مشهور فقهاء است زیرا وکالت هر چند عقدی جائز است لیکن اگر از قبل شرط حاصل آید، لزوم می یابد.

همانگونه که در ماده ۲۳۶ ق.م آمده است، «شرط نتیجه در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد، آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می شود» و به تعبیر برخی از فقهاء شرط نتیجه یک نوع «انشاء تبعی» است^۴. که در مانحن فیه، غایت و نتیجه منظور، «وکالت» است که در این صورت محتاج سبب خاصی نبوده و بصرف اندراج آن در ضمن

۱. سوال و جواب به اهتمام دکتر محقق داماد ص ۲۲۳.

۲. القاموس المحيط ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. العروة الوثقی ج ۲، ص ۱۲۲ و جواهر الکلام ج ۲۵ ص ۱۶۶.

۴. مستمسک عروة الوثقی ج ۱۲، ص ۴۴۳.

عقد لازمی (مثلاً بیع) تحقق می‌یابد. بر خلاف طلاق که نمی‌توان در ضمن عقد بیع، مطلقه شدن فلان زن را مثلاً شرط نمود. زیرا تحقق طلاق، منوط به سبب خاص شرعی یا قانونی است. و بنا به ادله قطعی شرعی ثابت است که طلاق بایستی به صورت «انشاء مستقل» و نه «انشاء تبعی» تحقق یابد در غیر این صورت شرط خلاف شرع بوده^۱ و به استناد بند سوم ماده ۲۳۲ ق.م باطل است.

از آنچه گفته شد، معلوم می‌گردد که اندراج وکالت در ضمن عقد لازم به نحو «شرط نتیجه یا غایت» است.

برخی در انقلاب ماهیت عقد وکالت به لزوم، در شرایط فوق تردید نموده‌اند. عمده‌ترین شبهه در این مسأله آن است که اگر با اندراج وکالت در ضمن عقد لازم، خود مبدل به عقد لازم شود، می‌بایستی با موت موکل یا وکیل هم منفسخ و باطل نگردد، در حالی که قول مشهور فقهاء آن است که وکالت بلاعزل نیز به موت موکل باطل می‌شود.

پاسخ به این شبهه همانگونه که مرحوم صاحب جواهر (ره) فرموده آن است که بطلان وکالت بلاعزل به سبب موت موکل، از باب «سالبه به انتفاء موضوع» است زیرا موضوع وکالت «استنابه» (موضوع ماده ۶۵۶ ق.م) است و استنابه با از بین رفتن منوب^۲ عنّه (موکل) از بین می‌رود بنابراین بطلان مستند به جائر بودن عقد وکالت بلاعزل نیست^۳.

ذیل ماده ۶۷۹ ق.م یعنی عبارت «مگر این که وکالت وکیل و یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد» بیانگر دو گونه از انواع وکالت بلاعزل است.

شکل اول: آن است که «اصل وکالت» در ضمن عقد لازم مقرر و مندرج گردد. بازگشت این شرط به شرط توکیل به صورت حدوثاً و بقائاً و به شکل مستمر و نه مجرد حدوث آن فی الجمله است. یعنی اگر علیرغم درج این شرط موکل توان عزل وکیل خود را داشته باشد و چنان کند، مغایر شرط عمل نموده و به دلیل قطعی «المومنونَ عندَ شَرِّوْطِهِمْ» موکل حق از بین

۱. مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری ص ۲۸۳.

۲. جواهر الکلام ج ۲۵، ص ۱۶۶.

بردن بقاء وکالت را ندارد^۱

شکل دوم: آن است که عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازم شرط شده باشد. و با آن چه گفته شد معلوم گردید که چنین شرطی از نوع شرط نتیجه است و چون در عقد لازم مندرج شده، لازم الوفاء است. بنابراین مادامی که عقد اصلی (عقد لازم) پابرجاست موکل حق عزل وکیل را ندارد.

مطلب سوم:

امروزه به لحاظ موانع متعددی که در تنظیم اسناد قطعی وجود دارد، اصحاب معامله بیشتر معاملات خود را در قالب عقد وکالت بلا عزل انجام می دهند. به نحوی که سمت وکیل به صورت جزء لایتجزای قرار داد اصلی موضوع وکالت در می آید و بصورت یک واحد غیر قابل تجزیه نمود می کند. بدین گونه، معاملات وکالتی در شرائط کنونی رایج و دارج گردیده است. مهمترین نگرانی در این نوع اسناد، موت موکل یا وکیل و تأثیر آن بر معاملات وکالتی است که در نظر اول منطبق با ماده ۶۷۸ ق. م است. هرچند که احتیاجات کنونی بازرگاری و ژرف اندیشی دوباره ای را در این زمینه می طلبد، باید توجه داشت که این نوع وکالتها از صورت «اذن و نیابت محض» خارج گردیده و هویتی نو یافته است. همانگونه که محققین تصریح نموده اند، ماهیت وکالت «تفویض اختیار امور بغیر» است و این تفویض مراتب و انحاء گوناگونی دارد. چنانکه مثلاً انتخاب رئیس جمهور (موضوع اصل ۱۱۴ قانون اساسی) و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی (موضوع اصل ۶۲ قانون اساسی) مرتبه ای از مراتب وکالت است ولی موکلین (مردم) نمی توانند به استناد احکام وکالت آنها را از سمت خود عزل نمایند. زیرا در این نوع وکالت، نوعی «احداث ولایت» ملحوظ است.^۲

مرحوم «حاج ملا محمد اشرفی (ره)» در یکی از پرسش و پاسخهای خود این احتمال را که وکیل مانند ولی و موکل مانند مؤلفی علیه باشد مطرح نموده است.^۳ وکالت در این حالت شبیه

۱. مستمسک عروة الوثقی ج ۱۲، ص ۲۰۴. سوال و جواب ص ۱۶۴.

۲. شعاثر الاسلام. کتاب صلح ص ۴۱۳.

۳. ولایت الفقیه، ج ۱، ص ۵۷۵.

به «وصایت» می‌شود. زیرا در وصایت نیز احداث ولایت مطرح است.^۱

مطلب چهارم:

این مطلب تحت دو عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد. ۱- تأثیر موت موکل بر وکالت بلا عزل؛ مرحوم «سید محمد کاظم طباطبائی (ره)» بر خلاف نظر مشهور فقهاء بر آن است که، وکالت بلاعزل باموت موکل باطل نمی‌شود. ایشان پس از نقل دلیل نظر مشهور، آن را بدین عبارت رد می‌کند: «وَرُبَّمَا يَسْتَدُلُّ عَلَيْهِ بِأَنَّ مَنَاطَ جَوَازِ تَصْرِفِ الْوَكِيلِ هُوَ الْأَذْنُ وَتَنْقَطِعَ بِالْمَوْتِ وَفِيهِ أَنَّ حَدوثَ الْأَذْنِ كَافٍ فِيهِ وَلِذَا لَوْ وَكَّلَهُ ثُمَّ سَهِيَ عَنْ تَوْكِيلِهِ بِالْمَرَّةِ بِحَيْثُ لَمْ يَبْقَ فِي خِزَانَةِ خِيَالِهِ أَيْضًا تَقَدُّ تَصْرِفِهِ عَلَيْهِ وَابْتِغَاءُ أَنْ يَقُولَ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي غَايَةَ الْأَمْرِ أَنْ يَدْخُلَ فِي عِنْوَانِ التَّوَصِيَةِ أَيْضًا بِالنِّسْبَةِ إِلَى مَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۲.

یعنی: دلیل مشهور آن است که ملاک جواز تصرف وکیل، اذنی است که از سوی موکل دارد که باموت موکل از بین می‌رود. پاسخ به این دلیل و رد آن این است که حدوث اذن برای بقای وکالت کافی است.

ولذا اگر موکل وکالتی بدهد و کاملاً «آن را فراموش کند به نحوی که در خزانه ذهنش اثری از آن نماند، تصرفات وکیل نافذ و معتبر است. نیز موکل حق دارد بگوید؛ تو در زمان حیات و پس از مرگم وکیل من هستی و نهایت این است که نسبت به پس از مرگ وکالت عنوان وصیت به خود می‌گیرد. بنابراین وکالت همیشه نیابت محض نیست. بلکه گاهی ایجاد «سلطنت و تسلط» میکند چنانچه برخی از فقهاء به این مطلب تصریح نموده‌اند.^۳

۲- تأثیر موت وکیل بر وکالت بلاعزل: با موت وکیل، وکالت بلاعزل نیز باطل می‌شود. زیرا وجود و حیات وکیل به مثابه «موضوع» برای عقد وکالت است و با ممات وکیل عقد وکالت از باب سالبه به انتفاء موضوع باطل می‌شود.^۴

لیکن با وحدت ملاک از ماده ۷۷۷ ق.م.م.توان وکالت مزبور را بعد از موت وکیل برای ورثه

۱. شرح لمعه ج ۴، ص ۳۶۷.

۲. عروة الوثقی ج ۲، ص ۱۲۴- سوال و جواب ص ۱۶۵.

۳. ولایه الفقیه ج ۱، ص ۵۷۵- شعائر الاسلام ص ۵۰۷.

۴. جواهر الکلام ج ۲۵، ص ۱۶۶- سوال و جواب ص ۱۶۵.

وی پابرجا دانست. فقهای طرفدار این نظر گفته‌اند: چون وکالت‌های بلاعزل جنبه مالی دارد و متعلق آن حقی برای وکیل ایجاد میکند، لذا پس از موت او جزء عموم «ماتَرَک المیت» اختیارات وکالت عیناً همچون سایر حقوق متوفی به وراث قانونی وی انتقال می‌یابد.^۱

صاحب «جواهر (ره)» در تحلیلی دقیق علت عدم بطلان وکالت در ضمن عقد رهن را چنین بیان نموده است: «وَرَبَّمَا أَشْكَلَ بَأَنَّهُ لَامَعْنَى لِأَشْرَاطِ انْتِقَالِ الْوَكَالَةِ الَّتِي تَبْطُلُ بِالْمَوْتِ وَبَأَنَّهُ لَامَعْنَى وَكَالَةِ الْوَارِثِ عَلَى مَعْنَى حَصُولِهَا بِنَفْسِ الشَّرْطِ فِي الْعَقْدِ عَلَى حَسَبِ حَالِ الْمَوْرَثِ وَيَكُونُ غَيْرَ مَوْجُودٍ حَالَ الْأَشْرَاطِ فَضْلاً عَنْ كَوْنِهِ غَيْرَ قَابِلٍ وَيُدْفَعُ بَأَنَّ الْمَرَادَ بِالْأَشْرَاطِ مَا عُرِفَتْ مِنَ الْبَيْعِ عَنْهُ لِلْمَرْتَهِنِ أَوْ لَوَارِثِهِ فَالشَّرْطُ عَلَيْهِ هُوَ الْبَيْعُ عَنْهُ وَهُوَ صَحِيحٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَرْتَهِنِ وَوَارِثِهِ وَالْأَجْنَبِيِّ وَالْوَكَالَةِ فِيهِ تَبَعِيَّةٌ لَا أَصْلِيَّةٌ أَوْ يُزَادُ اشْتِرَاطُ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ بِصِيغَةٍ جَدِيدَةٍ لِلْوَارِثِ إِلَّا أَنَّ الْأَوَّلَ أَوْلَى وَأَدْقُ كَمَا أَنَّ اشْتِرَاطَهَا عَلَى الرَّاهِنِ بَعْدَ مَوْتِهِ لَا يَدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ عَلَى الْوَصِيَّةِ ضَرُورَةً عَدَمِ صِحَّةِ الْوَكَالَةِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ»^۲.

طبق این تحلیل وکالت مرتهن در فروش عین رهینه که در ضمن عقد درج گردید یک نوع «وکالت تبعی» است که اصل در آن اختیار داشتن در فروش از طرف بایع است. و این معنی غیر نفس وکالت است لذا با موت مرتهن این اختیار به ورثه وی انتقال می‌یابد.

قابل ذکر است، که رویه قضایی نیز آرام آرام به ترتیب اثر بخشیدن به این «معاملات پنهانی و واقعی» تمایل پیدا کرده است چنانچه شعبه ۵ دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۳/۱۰/۲۲/۵۸ وکالت به منظور بیع را تابع احکام عقد بیع دانسته و مرگ وکیل را در انحلال التزام موکلان بی اثر شناخته است.^۳

در آراء محاکم تالی نیز چنین دیدگاهی دیده می‌شود چنانکه در آراء خود حکم به عدم بطلان وکالتنامه‌ای که متضمن معامله بوده داده‌اند.^۴ و در شورای عالی ثبت نیز این گرایش به چشم

۱. عروة الوثقی ج ۲، ص ۱۲۴.

۲. جواهر الکلام ج ۲۵، ص ۱۶۸ - سوال و جواب ص ۱۶۵.

۳. به نقل از حقوق مدنی دکتر کاتوزیان ج ۱، ص ۲۲.

۴. بنقل از کتاب گزیده آراء دادگاههای حقوقی آراء ۱۸۲ و ۱۸۳.

می‌خورد و وکالتنامه متضمن معاوضه را به موت باطل نشمرده‌اند.^۱ ماده ۴۰۰ قانون تجارت نیز قابل توجه است این ماده مقرر می‌دارد «با فوت یا حجر رئیس تجارتخانه، قائم مقام تجارتمی معزل نیست. با اینکه سمت قائم مقام تجارتمی از باب نیابت و مشمول مقررات عمومی راجع به وکالت است (ماده ۴۰۱ قانون تجارت) حکم ماده ۴۰۰ ق.ت قابل توجه است. در ماده ۱۹۹۱ قانون مدنی فرانسه نیز وکیل به محض موت موکل نمی‌تواند کارهای نیمه تمام موکل را متوقف کند و مسئولیتهای ناشی از وکالت وی تاختم آن امور باقی است.



۱. بنقل از کتاب آراء شورایعالی ثبت و شرح آن - دکتر لنگرودی ص ۳۵ رأی شماره ۲۰.



شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي
پر تال جامع علوم انساني